



موريس بلانشو

فارسی پرهام شهرجودی

در یک زمانِ مشخص، رو در روی رخدادهای اجتماعی، می‌دانیم که باید **سرپیچی** کنیم. **سرپیچی** قطعی و مطلق است. **سرپیچی** بحث ندارد، دنبالِ متقاعد کردن نمی‌گردد. آن هنگام که خودش را به اثبات می‌رساند، باز هم ساکت و تنهاست. آن‌هایی که دست به **سرپیچی** می‌زنند، همان‌هایی از طریقِ قدرتِ **سرپیچی** به هم پیوند می‌خورند، می‌دانند که هنوز با هم نیستند. زمان لازم برای آنکه بتوانند با یکدیگر به اثبات برسند، از آن‌ها سلب شده است. آن‌چه برایشان باقی می‌ماند **سرپیچی**ی تجزیه‌ناپذیر است، دوستی با یک‌نهی قطعی، یک‌نهی تزلزل‌ناپذیر و دقیق که آن‌ها را متحد و هم‌بسته نگه می‌دارد.

سرپیچی کردن نادر و دشوار است. با این حال، به محض اینکه درک شود، در هر کس و برای همه کس برابر است. چرا **سرپیچی** کردن دشوار است؟ چون باید از بدترین **سرپیچی** کرد و در عین حال، از هر آن‌چه ظاهر معقولی دارد، از هر راه حل خوشایند، از آن هم باید **سرپیچی** کرد. در سال ۱۹۴۰، **سرپیچی** در مقابل نیروی اشغال‌گر معنایی نداشت (پذیرفتن نیروی اشغال‌گر بدیهی بود)، مساله آن پیرمرد بود که ترک مخاصمه را پیش کشید و با حسن نیت و توجیه، حرف از بخت و اقبال می‌زد. **سرپیچی** از او ضروری بود. هجده سال بعد، **سرپیچی** به خاطر رخدادهای ۱۳ می نبود (رخدادها خودشان دست به **سرپیچی** می‌زدند)، **سرپیچی** از قدرتی بود که تنها با میان آوردن اقتدار یک نام می‌خواست با افتخار و سرافرازی ما را با آن رخدادها آشتی بدهد.

آن‌چه رد می‌کنیم فاقد ارزش یا اهمیت نیست. دقیقن به همین خاطر است که **سرپیچی** کردن ضروری‌ست. عقل و خردی‌ست که دیگر نمی‌پذیریم، ظاهر فرزانه ما بانه‌ایست که از ش منجریم، توافق و مصالحه‌ایست که ازین پس بهش بی‌اعتناییم. گسستی شکل گرفته است. ما به این راستی رسیده‌ایم که دیگر همدستی در جرم را بر نمی‌تابیم.

با **سرپیچی** به حرکتی شکل می‌دهیم که دنبال تحقیر، از خود بی‌خود شدن و هیجان‌زده‌گی نیست، تا جایی که ممکن است بی‌نام و ناشناس است، چرا که **سرپیچی** با ما و از طریق نام ما به انجام نمی‌رسد. **سرپیچی** شروع فقری دارد و پیش از همه متعلق به آنهایی‌ست که نمی‌توانند حرف بزنند.

می‌گویند که امروز **سرپیچی** کردن کار ساده‌ایست، که چنین کاری ریسک چندان در بر ندارد. این حرف در مورد اکثریت ما صدق می‌کند. با این حال گمان می‌کنم که **سرپیچی** هیچ‌وقت ساده نیست، باید یاد بگیریم که **سرپیچی** کنیم و **سرپیچی** را دست ناخورده باقی بگذاریم. و این مستلزم دقت اندیشه و تواضع بیان است.

حالا دیگر این قدرتِ **سرپیچی**‌ست که باید هر تائید و تاکیدمان را واری کنی.

یادداشتِ موريس بلانشو

این بار استثنائ ذکر می‌کنم که چه زمانی و در کجا این متن برای نخستین بار چاپ شده است: در اکتبر سال ۱۹۵۸، در شماره‌ی ۲ مجله‌ی ۱۴ ژوئیه. چند روز بعد از آن نوشته شد که ژنرال دوگل، نه از طریق نهضت مقاومت که از طریق مزدوران به قدرت بازگشت.